

درس ۱

- ۱- خدای من! بر من ببخش اگرچه برای رحمت تو نالایق باشم.
- ۲- پروردگارا! ما را به آنچه بهتر است توفیق بده.
- ۳- پروردگار ما شایسته‌ی آن است که به لطف توانایی‌اش بر ما ببخشد.
- ۴- پروردگارا! ما را با هدایت به سخن درآور و ما را به آنچه بهتر است توفیق بده.
- ۵- پروردگار من! دیدار تو خواسته‌ی من و خشنودی تو آرزوی من است.
- ۶- ای پروردگار من! ما برای رحمت تو شایسته نیستیم و تو شایسته‌ی آن هستی که بر ما ببخشی.
- ۷- پسر دست پدرش را بوسید و خواهرش را نزد پدر نشاند.
- ۸- خدای من! دیدار تو خواسته‌ی من است پس خشنودیت را به من عطا کن.
- ۹- پادشاهی از دانشمندان سرزمینش دارویی را برای خطرناک‌ترین بیماری‌ها خواست.
- ۱۰- پیامبر (ص) از کسی که میان فرزندان‌ش فرق می‌گذاشت، ناراحت می‌شد.
- ۱۱- خدای من! اگر من شایسته‌ی رحمت تو نباشم پس تو شایسته‌ای که به لطف توانگریت بر من ببخشی.
- ۱۲- رفت
- ۱۳- موفق کن (توفیق بده)
- ۱۴- داد (عطا کرد)
- ۱۶- یترکُ
- ۱۷- أفضل
- ۱۸- انْتَ تَنَالُ الی اَهدافک بالعلم.
- ۱۹- دواء الجَهل هو الحبر و القلم.
- ۲۰- رَبِّ! اَعْطِنی ما وَعَدْتَه بالصالحین.
- ۲۱- جَعَلَ اللهُ مَحَبَّتَه فی قُلُوبِنَا.
- ۲۲- یَجْعَلُ اللهُ مَحَبَّةَ الطِّفْلِ فی قَلْبِ الامِّ.
- ۲۳- ب
- ۲۴- ب
- ۲۵- ب
- ۲۶- الف
- ۲۷- ب
- ۲۸- تجویز می‌کند
- ۲۹- نبوسید
- ۳۰- موفق شویم
- ۳۱- ناراحت شد
- ۳۲- توانایی
- ۳۳- بوسید
- ۳۴- رفت
- ۳۵- یکسان
- ۳۶- موفق گرداند
- ۳۷- یاد بگیرد
- ۳۸- الف- قال له النَّبِیُّ (ص): لِمَ تَفَرَّقُ بَینَ اطفالک؟
(ب) التَّربِیة المَطْلُوبَة فی الاسلام هی التَّربِیة الَّتِی تقوم علی اساس احترام شَخْصِیَّة الاطفال.
(ج) انزعج الرسول (ص) لَأَنَّ الرَّجُلَ فَرَّقَ بَین ابنه و بنته.
(د) الکبیر - ذَهَبَتْ
(هـ) ترک نمی‌کند- المستأهل
- ۳۹- الف- حزن الرسول (ص) لَأَنَّ الرَّجُلَ فَرَّقَ بَین ابنه و بنته.
(ب) سألَه النَّبِیُّ (ص): لِمَ تَفَرَّقُ بَینَ اطفالک؟
(ج) لا، یَهْتَمُّ الاسلام بِتربِیة البنین و البنات علی حدِّ سِواءٍ.
(د) تقومُ - قال
- ۴۰- پدر ← پدرش / پذیرفت ← بوسید
- ۴۱- مردی ← مرد / میان ← چرا میان / فرق مگذار ← فرق می‌گذاری / خجالت کشید ← پشیمان شد

- ۴۲- امید داشتیم ← امید دارم / پروردگار ← ای پروردگار / بیاورد ← بیاوری
- ۴۳- اگر ← همانا / رحمت ← رحمت / می بخشی ← ببخش
- ۴۴- آن ← آن دو / توانست ← می تواند / بنویسد ← بنویسد / هدفش ← اهدافش
- ۴۵- الهام کردی ← الهام کن / پس به آنچه ← پس مرا به آنچه
- ۴۶- کار او ← کار مرد / دخترانش ← دخترش
- ۴۷- پذیرفت ← بوسید / کنارش نشست ← او را کنارش نشاند
- ۴۸- فُزِنَ
- ۴۹- نَقِفُ
- ۵۰- عِشِي
- ۵۱- عُذِنَ
- ۵۲- سَيروا
- ۵۳- يَهْبَانِ
- ۵۴- لَا نَخَافُ
- ۵۵- وَصَلَتْ
- ۵۶- يَخْفَنَ
- ۵۷- تَوَبُوا
- ۵۸- صَفِي
- ۵۹- عُدْتُمْ
- ۶۰- رُحِنَ
- ۶۱- قُمْنَا
- ۶۲- أَصْفُ
- ۶۳- سِرْنَ
- ۶۴- تَدُوْمُ
- ۶۵- نُقُوْمُ
- ۶۶- نَجِدُ
- ۶۷- تَعُوْدِي
- ۶۸- تَعِيشُ
- ۶۹- تَصَفُ
- ۷۰- أَلْهَمْنِي
- ۷۱- يصفوا: مثال (و ص ف) / يفيد: اجوف (ف ي د)
- ۷۲- كان: اجوف (ك و ن) / يدع: مثال (و د ع)
- ۷۳- تفرق ← تفرق
- ۷۴- سلم ← سلمت / الرجل ← الرجل
- ۷۵- الاطباء ← اطباء / يوصفون ← يصفون
- ۷۶- أن: از حروف مشبهة بالفعل، عامل، مبنی علی الفتح
- الارض: اسم، مفرد، مونث، جامد، معرف بآل، منصرف، معرب
- يرت: فعل مضارع، للغائب، مجرد ثلاثي، معتل الفاء (مثال)، متعد، مبنی للمعلوم، معرب
- الصالحون: اسم، جمع سالم للمذكر، مشتق (اسم فاعل)، معرف بآل، منصرف، معرب
- ۷۷- هب: فعل امر، للمخاطب، مجرد ثلاثي، معتل الفاء (مثال)، متعد، مبنی علی السكون، مبنی للمعلوم
- من: حرف، عامل جز، مبنی علی السكون
- ك: اسم، ضمير متصل للجر، للمخاطب، معرفة، مبنی علی الفتح
- الوهاب: اسم، مفرد مذكر، مشتق (اسم مبالغة)، معرف بآل، منصرف، معرب
- ۷۸- يهب: للغائبة ← للغائب / مزيد ثلاثي ← مجرد ثلاثي / اجوف ← مثال / لازم ← متعد
- رضا: مونث ← مذكر / مشتق ← جامد / غير منصرف ← منصرف / منقوص ← مقصور
- ۷۹- الهدى: جمع تكسير ← مفرد / مشتق ← جامد / معرف بالاضافة ← معرف بآل / منقوص ← مقصور
- الهم: للغائب ← للمخاطب / مجرد ثلاثي ← مزيد ثلاثي من باب افعال / لازم ← متعد / مبنی للمجهول ← مبنی للمعلوم
- ۸۰- أنطق: فعل مضارع ← فعل امر / للمتکلم وحده ← للمخاطب / ناقص ← صحيح / لازم ← متعد
- الهدى: مونث ← مذكر / مشتق ← جامد / نكرة ← معرف بآل / منقوص ← مقصور

درس ۲

- ۱- مرفهان به فقیران اجازه نمی‌دهند که به استقبال بیایند.
- ۲- فرزند امید دارد که پدرش از بیماری شفا یابد.
- ۳- ثروتمندان به گرامی‌داشت امام پرداختند.
- ۴- چرا عادت کرده‌اید که هدیه‌ها را به پادشاهان تقدیم کنید؟
- ۵- مردم در روزهای نزدیک به عید قربان در شادمانی بودند.
- ۶- امام علی (ع) فریاد زد: با این چیزی که انجام دادید چه چیزی را اراده کردید؟
- ۷- امام با تعجب فریاد زد: قطعاً خودتان را به سختی می‌اندازید.
- ۸- دختر علی (ع) گردنبد را به صورت امانتی تضمین شده به امانت گرفت.
- ۹- عادت کردیم که هدیه دهیم تا از خشم پادشاهان در امان بمانیم.
- ۱۰- خلیفه‌ی مسلمانان به شهر انبار می‌آید.
- ۱۱- ما مانند این هدیه‌ها را به دوستانمان تقدیم می‌کنیم و ایشان آن‌ها را می‌پذیرند.
- ۱۲- یکی از مرفهان گفت: آیا به فقیران برای استقبال اجازه می‌دهید؟
- ۱۳- «و بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی راه می‌روند.»
- ۱۴- ثروتمندان در شهر انبار عادت کرده‌اند که هدیه‌ها را به پادشاهانشان تقدیم کنند.
- ۱۵- برخی از مؤمنان هرگز به برخی دیگر خیانت نمی‌کنند.
- ۱۶- روزی فرزند پدرش را که از بیماریش شفا نیافت به بیمارستان برد.
- ۱۷- ای علی! پیمان و وظیفه‌ام (مسئولیت‌م) را فراموش نکردم و به مسلمانان خیانت نمی‌کنم.
- ۱۸- چارپایان
- ۱۹- العِقد
- ۲۰- اللؤلؤ
- ۲۱- أهدى
- ۲۲- خاف
- ۲۳- الاغنياء
- ۲۴- مسرور
- ۲۵- الحزن
- ۲۶- هما يرجوان ربهما
- ۲۷- هل تدعون ربكم بالاخلاص؟ / هل تدعون ربكن بالاخلاص؟
- ۲۸- الف
- ۲۹- ب
- ۳۰- ب
- ۳۱- الف
- ۳۲- الف
- ۳۳- ب
- ۳۴- ب
- ۳۵- ب
- ۳۶- پس دادنی
- ۳۷- كيفر
- ۳۸- هدیه بدهیم
- ۳۹- در این زمان
- ۴۰- رسیده بودند
- ۴۱- رها کند
- ۴۲- پرتاب کرد
- ۴۳- پادشاهانمان - استقبال می‌کردیم
- ۴۴- الف) كان الروميون يظنون أنَّ «قوس قزح» عذاب لعقاب الناس.
ب) يحدث «قوس قزح» عند نزول المطر.
ج) كان الروميون يسجنون من يعتقد اعتقاداً يخالف اعتقادهم.
د) نعم، هو أول من اكتشف أنَّ ظاهرة قوس قزح تحدث بسبب انكسار ضوء الشمس في قطرات المطر عند نزوله.

- ۴۵- الف) كان الغرب غارقاً في بحر الجهل.
 ب) تحدث بسبب انكسار ضوء الشمس في قطرات الماء الصغيرة الموجودة في الجو عند نزول الأمطار.
 ج) ضوء = نور / مجهول ≠ معلوم
 د) ظاهرة: پدیده / كان قد بلغ: رسیده بود.
- ۴۶- آن ← این / روشن ← جذاب، دلربا
 ۴۷- رنگ ← رنگ‌های / زیبا ← زیبایش / شد ← می‌شود / آسمانی ← آسمان / طلوع می‌کند ← می‌شود
 ۴۸- کنار ← زیر / درخت ← درختی / نشست ← ایستاد / و ← تا
 ۴۹- چگونه ← چرا / می‌خواهی ← امیدوارید
 ۵۰- آن روز ← روزی / پشت ← پشتش / ببرد ← رها کند
 ۵۱- پدر ← فرزند / کارت ← کارم / می‌ترسم ← ترسیدم / گناه ← گناه بزرگم
 ۵۲- راه‌ها ← راه / پدر ← پسر / شادی ← خستگی
 ۵۳- درختی ← درخت / نگاه می‌کند ← نگاه کرد / آن ← این
 ۵۴- رومی ← رومی‌ها / پس ← حذف شود / جسد ← جسدش
 ۵۵- وقتی ← در این هنگام / اسب‌ها ← اسب‌هایشان / امیر ← آن امیر
 ۵۶- می‌آیند ← آمدند / برای ← به / می‌ایستند ← می‌پردازند
 ۵۷- مرگ ← زندان / جسد ← جسدش
 ۵۸- عادت کرده بودیم ← عادت کرده‌ایم / خشم پادشاهان را آرام سازیم ← از خشم پادشاهان در امان باشیم.
- ۵۹- اُغْفُ
 ۶۰- یَمْشِیَانِ
 ۶۱- سَعُوا
 ۶۲- دَعَوْتُ
 ۶۳- لَا تَمْشِ
 ۶۴- تَرْجُو
 ۶۵- لَمْ يَرْضَ
 ۶۶- يَنْسَوْنَ
 ۶۷- لَا تَرْجُ
 ۶۸- جَرَتْ
 ۶۹- يَغُوصَانِ
 ۷۰- تَمْشِينَ
 ۷۱- تَشْتَكِي
 ۷۲- نَسِيَتْ
 ۷۳- يَرْجُونَ
 ۷۴- يَرْجُ
 ۷۵- اُغْفُوا ← اُغْفُ
 ۷۶- تَدْعِينَ ← تَدْعُونَ
 ۷۷- يُشْفَى ← يُشْفَ / ها ← هـ
 ۷۸- المسلم - منزلة - ربيعة
 ۷۹- ظاهرة: فاعل و مرفوع / الوان: مضاف اليه و مجرور / الجميلة: صفت و مجرور
 ۸۰- المسلمون: اسم كان و مرفوع به «و» / ربيعة: صفت و منصوب
 ۸۱- قريية: خبر و منصوب / الاضحى: مضاف اليه و تقديره مجرور / حلو: مفعول و منصوب / سرور: معطوف و منصوب
 ۸۲- إن: من الحروف المشبهة بالفعل، عامل نصب، مبنی على الفتح
 - ينة: فعل مضارع، للغائب، مجرد ثلاثی، معتل (ناقص)، متعده، مبنی للمعلوم، معرب
 - ه: اسم، ضمير متصل للجور، للغائب، معرفة، مبنی على الضم
 ۸۳- نعظم: للمتكلم وحده ← للمتکلم مع الغير / مجرد ثلاثی ← مزيد ثلاثی / مبنی للمجهول ← مبنی للمعلوم / مبنی ← معرب / العلماء: مفرد ← جمع
 التفسير [مفرد: العالم] / جامد ← مشتق (اسم فاعل) / معرف بالاضافة ← معرف بـ «أل» / مقصور ← ممدود

درس ۳

- ۱- انسان به وسیله‌ی تجهیزات جدید در اعماق دریاها فرومی‌رود.
- ۲- عبدالسلام به احساس پنهانش، هنگام پژوهش‌هایش اشاره می‌کند.
- ۳- ما در اعماق دریاها تاریکی شدیدی را می‌یابیم.
- ۴- پیامبر (ص) مانند پدر مهربان به کودکان لبخند می‌زد.
- ۵- فرزندان پس از این که از مدرسه بازگشتند به انجام تکالیفشان می‌پردازند.
- ۶- قرآن، انسان‌ها را در گذر زمان‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد.
- ۷- غواص خونس را فقط به رنگ سیاه می‌بیند.
- ۸- انسان می‌تواند با تجهیزات جدید غواصی کند.
- ۹- آبی آخرین رنگی است که در اعماق دریاها مخفی می‌شود.
- ۱۰- پاد ماده جسم کوچک ناشناخته‌ای است که باری مخالف الکترون را حمل می‌کند.
- ۱۱- پدیده‌ی تاریکی دریا امری است که در قرن اخیر کشف شد.
- ۱۲- حقیقت‌های با عظمت و دقیقی در آیه‌های قرآنی وارد شده است.
- ۱۳- عمل کن مانند عمل کردن کسی که یقین دارد خداوند به بدی و خوبی‌اش، او را پاداش می‌دهد.
- ۱۴- اگر غواص به شدت زخمی شود، خونس را به رنگ سیاه می‌بیند.
- ۱۵- همانا قرآن کریم جهانیان را به شکلی عجیب از پدیده‌ی تاریکی دریا آگاه کرده است.
- ۱۶- می‌پوشاند
- ۱۷- غواصی می‌کند
- ۱۸- اللَّوْن
- ۱۹- التَّوَاة
- ۲۰- الظُّلْمَةُ، الظَّلام
- ۲۱- الازرق
- ۲۲- الثَّوَر
- ۲۳- سَال
- ۲۴- الظَّلام، الظلمة
- ۲۵- النور، الضوء
- ۲۶- المعلوم
- ۲۷- ب
- ۲۸- ب
- ۲۹- الف
- ۳۰- الف
- ۳۱- الف
- ۳۲- ب
- ۳۳- الف
- ۳۴- ب
- ۳۵- الف
- ۳۶- ب
- ۳۷- ب
- ۳۸- الف
- ۳۹- يَتَكَوَّنُ
- ۴۰- نوین
- ۴۱- دریافت کرد
- ۴۲- داور
- ۴۳- پژوهش‌هایی
- ۴۴- جدید
- ۴۵- محیط
- ۴۶- جاری شد
- ۴۷- اقدام می‌کنند

- ۴۸- بار
- ۴۹- الف) لا، بل يشمل النباتات و الجمادات أيضاً.
- ب) يدور الالكترون حول نواة المادة.
- ج) يحمل شحنة تخالف شحنة الالكترون.
- د) اُكتشف في القرن العشرين.
- ۵۰- الف) بسبب وجود طبقات مختلفة من الظلمة.
- ب) يغوص الانسان بواسطة المعدّات الحديثة.
- ج) أخبر القرآن بالظلمة إخباراً عجيباً.
- ۵۱- قرمز ← آبی / دیگر ← آخرین / بود ← است / پنهان شده است ← پنهان می شود
- ۵۲- پرتوها ← پرتو / تشکیل می شود ← تشکیل شده است
- ۵۳- تاریکی ← تاریکی دریا / سال ← سال ها
- ۵۴- جسم ← جسم کوچک / وجود داشت ← وجود دارد / حمل کرد ← حمل می کند
- ۵۵- تمدن ها ← فرهنگ ها / قرار داد ← قرار می دهد
- ۵۶- إخباراً
- ۵۷- تَعْجُباً
- ۵۸- تعلیماً
- ۵۹- احساناً
- ۶۰- معذرةً
- ۶۱- مشاركةً
- ۶۲- يوماً
- ۶۳- حينَ
- ۶۴- حولَ
- ۶۵- اهتماماً
- ۶۶- اعترافاً
- ۶۷- بينَ
- ۶۸- استسلامَ
- ۶۹- انتفاعاً
- ۷۰- حينَ
- ۷۱- جهادَ
- ۷۲- أثناءَ
- ۷۳- عفواً
- ۷۴- بعدَ
- ۷۵- ابتسامهً
- ۷۶- عيشَ
- ۷۷- جرحاً
- ۷۸- حولَ
- ۷۹- أنْ ← أنْ / عملاً ← عملَ
- ۸۰- المجاهد ← المجاهد / جارحاً ← جرحاً
- ۸۱- الانسان ← الانسان / حساب ← حساباً
- ۸۲- يَقْمَنَ ← يقومونَ / واجباته ← واجباتهم / المدرسيّة ← المدرسيّة
- ۸۳- أحد ← أحد / الاطفال ← الاطفال
- ۸۴- يذهبنَ: للمخاطبات ← للغائبات / مجرد ثلاثي ← مزيد ثلاثي / لازم ← متعدّد / مجهول ← معلوم
- السيئات: جمع مكسر ← جمع مؤنث سالم / جامد ← مشتق / مبنی ← معرب / غير منصرف ← منصرف
- ۸۵- يُعطى: مجرد ثلاثي ← مزيد ثلاثي / صحيح ← معتلّ / لازم ← متعدّد / مجهول ← معلوم
- أخرى: مذكر ← مؤنث / جامد ← مشتق / مبنی ← معرب / منقوص ← مقصور

درس ۴

- ۱- اگر مردم را باخبر کنی پس جوانمردی‌ای در دنیا باقی نمی‌ماند.
- ۲- خنساء پسرانش را که داوطلبانه اسلام آوردند تربیت کرد.
- ۳- کسی را از آنچه با من کردی باخبر نکن.
- ۴- بانوی شاعر تکبیرگویان خبر شهادت فرزندان را شنید.
- ۵- بانوی شاعر متحول شد و فرزندان را براساس ارزش‌های اسلامی پرورش داد.
- ۶- ای فرزندانم؛ داوطلبانه و با اختیار، اسلام آوردید.
- ۷- خنساء پروردگارش را به خاطر شهادت فرزندان چهارگانه‌اش ستایش کرد.
- ۸- از پروردگارتان بخواهید که تقوی را به شما الهام کند.
- ۹- سوارکار با مردی روبه‌رو شد که بر روی زمین افتاده بود.
- ۱۰- خنساء آیه‌ای را زیر لب تکرار کرد در حالی که پروردگارش را به خاطر شهادت پسرانش می‌ستود.
- ۱۱- فرزندان خنساء به سوی جنگ روانه شدند در حالی که تکبیر می‌گفتند.
- ۱۲- رمیصاء با جرأت به سوی مشرکان پیش رفت و خنجرش را در پشت یکی از آن‌ها فرو کرد.
- ۱۳- خنساء از کسی درباره‌ی فرزندانش نپرسید و سؤالش فقط درباره‌ی اخبار جنگ بود.
- ۱۴- رزمندگان تکبیرگویان به سوی میدان‌های جنگ روانه می‌شدند.
- ۱۵- افسردگی
- ۱۶- الْكَآبَةِ
- ۱۷- شَعْرَ بـ
- ۱۸- أَحْسَ
- ۱۹- الْبَاقِي
- ۲۰- أَمْوَات
- ۲۱- الف
- ۲۲- الف
- ۲۳- ب
- ۲۴- الف
- ۲۵- الف
- ۲۶- ب
- ۲۷- الف
- ۲۸- ب
- ۲۹- الف
- ۳۰- ب
- ۳۱- جهاد کن
- ۳۲- از یاد نمی‌برم
- ۳۳- بزرگوارانه
- ۳۴- رستاخیز
- ۳۵- مردانگی
- ۳۶- به راه افتادند
- ۳۷- دلاوری
- ۳۸- هراسان
- ۳۹- زاری
- ۴۰- عقب زد
- ۴۱- (الف) أَحَسْتُ أَنَّ السَّكِينَةَ قَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ قَلْبِيهَا.
(ب) أُنْشِدْتُ بَعْضَ أَشْعَارِهَا أَمَامَ النَّبِيِّ (ص).
(ج) لَا، إِنَّ الْإِبَّ لَمْ يَقْبَلْ ابْنَتَهُ.
(د) قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟
- ۴۲- (الف) عندما جاءت عند النبي (ص)
(ب) طلب النبي (ص) منها أن تنشد أكثر.
(ج) لأن في يوم القيامة كل نفس ستجد ما عملت من خير محضراً.

- (د) كل نفس ستجد ما عملت من خير.
- ۴۳- الف) نشأ اولاد الخنساء على القيم الاسلامية.
- (ب) لا، أستشهد جميع اولادها في الحرب.
- (ج) الخنساء حمدت الله على هذه النعمة.
- (د) ربّت ← رب ى ← ناقص
- ۴۴- الف) وقفت على قرب من خيمة الرسول (ص) فقاتلت بشجاعة.
- (ب) كان المشركون عند فرارهم خائفين مذعورين.
- (ج) مدح الرسول (ص) الرميضاء.
- (د) صاح: اجوف / وقفت: مثال
- ۴۵- خارج می شد ← خارج شد / و ← در حالی که / ما ← به ما / آموختیم ← آموخته بود (آموخت)
- ۴۶- با پشیمانی ← پشیمان / وعده داد ← برگشت / در حالی که ← و
- ۴۷- منزلمان ← منزل / خندان بود ← خندان بودم / سلام می کنم ← سلام کردم
- ۴۸- را زخمی کردند ← زخمی شد / فرار می کردند ← فرار کردند
- ۴۹- کنار ← نزدیک / ایستاد ← می ایستد / کمین کرد ← در کمین
- ۵۰- آیا ترسیدی ← می ترسم
- ۵۱- مکبرین
- ۵۲- صامتات
- ۵۳- حاملاً
- ۵۴- قائله
- ۵۵- و هو وحید
- ۵۶- جالساً
- ۵۷- متعجباً
- ۵۸- جميلة
- ۵۹- متوکلات
- ۶۰- باحثین
- ۶۱- فرحون
- ۶۲- مهللة
- ۶۳- ملتمساً
- ۶۴- و هم مبشرون
- ۶۵- المذعورین
- ۶۶- خاضعین
- ۶۷- متربصه
- ۶۸- الطّلاب ← الطّلاب / يستمع ← يستمعون / خاشعون ← خاشعين
- ۶۹- الرسول ← رسول / الاطفال ← الاطفال / هی ← هو
- ۷۰- درس ← درست / يسهون ← يسهين / سامية ← السامية
- ۷۱- توقفون ← تقفون / متأمله ← متأملين
- ۷۲- تعيش / المؤمنة / صابرة / عند
- ۷۳- الانسان: نائب فاعل و مرفوع / ضعيفاً: حال و منصوب
- ۷۴- عشاء: مفعول فيه و منصوب / يكون: حال جمله و محلاً منصوب
- ۷۵- دموع: فاعل و مرفوع / ه: مضاف اليه و مجرور محلاً / ها: مفعول و محلاً منصوب / يأس: اسم لای نفی جنس و محلاً منصوب
- ۷۶- مكبرين: اسم، جمع السالم للمذكر، مشتق (اسم فاعل)، معرب، منصرف، نكرة، صحيح الآخر / حال و منصوب
- يقوى: فعل مضارع، للغائب، مزيد ثلاثي، معتل، متعد، مبنی للمعلوم، معرب / فعل و فاعله ضمير «هو» المستتر
- ه: اسم، ضمير متصل للجذر، للغائب، معرفة، مبنی على السكون / مضاف اليه و مجرور محلاً
- ۷۷- وقفت: فعل ماض، للغائبة، مجرد ثلاثي، معتل (مثال) لازم، مبنی للمعلوم، مبنی على الفتح / خبر و محلاً مرفوع
- الرسول: اسم، مفرد مذكر، مشتق (اسم مبالغة)، معرفه، معرب، منصرف، صحيح الآخر / مضاف اليه و مجرور
- متربصة: اسم، مفرد مؤنث، مشتق، نكرة، معرب، صحيح الآخر، منصرف / حال و منصوب
- ۷۸- أحضرت: للمخاطبة ← للغائبة / مجرد ثلاثي ← مزيد ثلاثي / لازم ← متعد / معرب ← مبنی
- اسلحة: مفرد ← جمع / مشتق ← جامد / نكرة ← معرفه / غير منصرف ← منصرف

درس ۵

- ۱- ما شهیدان را گرامی می‌داریم زیرا آن‌ها جان‌هایشان را فدا کردند.
- ۲- کراهت بزرگی است که با بدخلقی با مردم روبه‌رو شویم.
- ۳- با ایمان‌ترین مردم، خردمندترین آن‌ها هستند.
- ۴- شهدها را یاد کنید. به درستی که آن‌ها از نظر ایمان بهترین مردمند.
- ۵- بندگان در روز قیامت به اندازه‌ی عقل‌هایشان ارتقاء می‌یابند.
- ۶- هیچ خیر و خوبی در دوستی انسان دورو نیست.
- ۷- سمیره گمان می‌کرد که پدرش بعد از شهادتش فراموش شده است.
- ۸- اگر مؤمنی را بشکنی جبران آن بر تو واجب است.
- ۹- پیامبر ما راستگوترین مردم بود [پیامبر ما از نظر زبان راستگوترین مردم بود].
- ۱۰- زمانی که دیدی کسی یک درجه پایین‌تر از تو قرار دارد، او را با مهربانی نزد خود بالا بیاور.
- ۱۱- بندگان، فردا فقط به اندازه‌ی عقل‌هایشان ارتقا می‌یابند.
- ۱۲- از نظر دین چه کسی نیکوتر از کسی است که خویشتن را تسلیم خداوند کرده است.
- ۱۳- کارهای نیکوی ماندگار از جهت پاداش، نزد پروردگارت بهتر هستند.
- ۱۴- شهیدان عزیزترین مردم از نظر مقامند، پس نباید آنان را فراموش کنیم.
- ۱۵- زرد
- ۱۶- فداکاری کرد
- ۱۷- اصرار کرد
- ۱۸- سالن
- ۱۹- الصورة
- ۲۰- الاصغر
- ۲۱- القاعة
- ۲۲- المزدحم
- ۲۳- الشهداء سراجنا الى الحق.
- ۲۴- الف
- ۲۵- ب
- ۲۶- الف
- ۲۷- ب
- ۲۸- ب
- ۲۹- ب
- ۳۰- الف
- ۳۱- ب
- ۳۲- ب
- ۳۳- ب
- ۳۴- الف
- ۳۵- دوستی
- ۳۶- شروع کرد
- ۳۷- باور نکردم
- ۳۸- پنهان‌ترین
- ۳۹- نردبان
- ۴۰- رنگارنگ
- ۴۱- انواع
- ۴۲- اظهار می‌کند
- ۴۳- الف) دَعَتِ الْمُعَلِّمَةُ بِنْتَ الشَّهِيدِ.
ب) تَتَعَقَّدُ الْحَفْلَةُ لِتَكْرِيمِ الشَّهْدَاءِ.
ج) دَخَلَتِ التَّلْمِيزَةُ الْبَيْتَ قَلَقَةً.
د) قَالَتْ: لَا تَنْسَى الْحُضُورَ فِي الْمَراسِيمِ مَعَ امِّكَ.
- ۴۴- الف) انْعَقَدَتِ الْمَراسِيمُ لِتَكْرِيمِ أَبِي سَمِيرَةَ.

- (ب) اُكْرِم ابوسميرةَ لِأَنَّهُ ضَحَّى بِنَفْسِهِ.
- (ج) نَعَوْضُ فِي الْبَحَارِ أَكْثَرَ مِنْ مَائَتِي مِثْرَ.
- (د) تَسَاعَدْنَا الْمَعْدَاتِ الْحَدِيثَةَ فِي الْغَوْصِ.
- ٤٥- (الف) دَخَلَ التَّلْمِيزُ الْغُرْفَةَ قَلْقَأً.
- (ب) هَدَفَ الْحَفْلَةَ هُوَ تَكْرِيمُ الطَّلَابِ الْمُمْتَازِينَ.
- (ج) لَا، حِينَ سَلَّمَ التَّلْمِيزُ عَلَى أُمِّهِ كَانَ مُحْزَوْنًا.
- (د) دَعَتْهُمْ لِلِاشْتِرَاكِ فِي حَفْلَةِ تَكْرِيمِ الطَّلَابِ الْمُمْتَازِينَ.
- ٤٦- زَدْنَدُ ← زَدَهُ شَدُ / سَمِيرَهُ ← اِي سَمِيرَهُ / فَرَامُوشِ نَمِي كَنْدُ ← فَرَامُوشِ نَكْنِ
- ٤٧- صَوْرَتُ ← عَكْسُ / نَگَاهِ مِي كَنْمِ ← نَگَاهِ كَرْدَمِ / عَزِيْزَمِ ← اِي دَخْتَرَكَمِ / بَنَشِيْنِ ← بَرَخِيْزِ
- ٤٨- قَلْبُ شَادُ ← قَلْبُ / دَخْتَرُ ← دَخْتَرَكَمِ / رَا پَر مِي كَنِيْ ← رَا اَز شَادِي پَر مِي كَنِيْ
- ٤٩- صَدَائِشِ ← صَدَائِمِ / دَخْتَرَمِ ← دَخْتَرَكَمِ / بِيْذِيْرَدُ ← بَغِيْرِيْ
- ٥٠- «فَرْدَا» دَر تَرْجَمِهِ نِيَامَدَه اِسْتِ / عَقْلِهَا ← عَقْلِهَايَشَانِ / بَالَا خَوَاهِدِ رَفْتِ ← بَالَا مِي رُوْدِ
- ٥١- بَا آكَاهِيْ ← پَس اَز آكَاهِيْ / سَرَبَاْزَانِ ← رَزْمَنْدَگَانِ
- ٥٢- گِمَانِ كَرْدَمِ ← گِمَانِ مِي كَرْدَمِ / فَرَامُوشِ كَرْدَه اِسْتِ ← فَرَامُوشِ شَدَه اِسْتِ
- ٥٣- اِجْتِهَاداً
- ٥٤- خُلُقاً
- ٥٥- تِلَاوَةً
- ٥٦- فَرْحاً
- ٥٧- سُرُوراً
- ٥٨- أُجْراً
- ٥٩- اِطْمِنَاناً
- ٦٠- اِهْتِمَاماً
- ٦١- اَخْلَاقاً
- ٦٢- حُبّاً
- ٦٣- مِثْراً
- ٦٤- اِسْتِفَادَةً
- ٦٥- خَطْراً
- ٦٦- ثَوَاباً
- ٦٧- ذَهَباً
- ٦٨- حَسْداً
- ٦٩- دِيْناً
- ٧٠- الْمَاضِيْ ← الْمَاضِيْ / مِثْرَ ← مِثْراً
- ٧١- الطَّبَقَاتِ ← طَبَقَاتِ / ظَلَمَةً ← ظَلَمَةً
- ٧٢- خَطِرُ ← خَطْراً / دَوَاوْهًا ← دَوَاوَهُ
- ٧٣- نَوَصِلُ ← نَصِلُ / التَّلْمِيْذَاتِ ← التَّلْمِيْذَاتِ / اِجْتِهَادُ ← اِجْتِهَاداً
- ٧٤- تُكْرِمُ / شَخْصِيَّةً عَظِيْمَةً
- ٧٥- اَعْظَمُ / النَّاسِ / كِرَامَةً
- ٧٦- اَنْبِيَاءُ / اَعَزُّ / مَنَزَلَةً
- ٧٧- الْخَنْسَاءُ / اَشَدُّ / شَجَاعَةً / اُمُّ
- ٧٨- الْحَدِيْثَةُ / طَبَقَاتِ / اَكْثَرُ / ظَلَمَةً
- ٧٩- رَسُوْلُهُ / مَدَارَاةً
- ٨٠- النَّبِيُّ / رَحْمَةً / التَّأَكِيْدُ / الصَّغَارِ
- ٨١- اَحْسَنُ / قِرَاءَةً
- ٨٢- اَعْمَالِ / اُجْعَلُ / الْكَلَامُ / تَاكِيْداً
- ٨٣- اُصْدَقُ: فَعْلُ مَضَارِعَ، لِلْمَتَكَلِّمِ وَحْدَهُ، مَزِيْدُ ثَلَاثِيْ مِنْ بَابِ تَفْعِيْلٍ، مَعْلُومٌ، مُتَعَدِّى، مَعْرَبٌ، صَحِيْحٌ وَ سَالِمٌ
- أَنْ: حَرْفُ الْمَشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ، عَامِلٌ، مَبْنِيٌّ عَلَى الْفَتْحِ
- هَذَا: اسْمُ اِشَارَةٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرُوفٌ، مَبْنِيٌّ عَلَى السَّكُونِ
- أَب: اسْمٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِالْاِضَافَةِ، جَامِدٌ، مَعْرَبٌ، مُنْصَرَفٌ، صَحِيْحُ الْآخِرِ

- ٨٤- أصدق: اسم، مفرد مذكر، مشتق (اسم تفضيل)، معرّف بالاضافة، معرب، غير منصرف، صحيح الآخر / خبر «كان» و منصوب قولاً: اسم، مفرد مذكر، جامد، نكرة، معرب، منصرف، صحيح الآخر / تمييز و منصوب أُنشِهدَ: فعل ماضٍ، للغائب، مزيد ثلاثي (باب استفعال)، متعدّ، مبنيّ، مبنيّ للمجهول، صحيح و سالم / فعل مجهول و نائب فاعله «هو» المستتر الحقّ: اسم، مفرد مذكر، جامد، معرّف بأل، معرب، منصرف، صحيح الآخر / مضاف اليه و مجرور
- ٨٥- ذهباً: تمييز و منصوب
- ٨٦- اليوم: مفعول فيه و منصوب / دين: مفعول به و منصوب / معاذ الله: مفعول مطلق و منصوب / مثقالاً: مفعول و منصوب / ذهباً: تمييز و منصوب
- ٨٧- أصدق: خبر و مرفوع / لساناً: تمييز و منصوب
- ٨٨- خير: خبر و مرفوع / ايماناً: تمييز و منصوب
- ٨٩- الأب: اسم ليت و منصوب / حبّاً: خبر كان و منصوب / نا: مضاف اليه و محلاً مجرور
- ٩٠- تعود: مضارع ← ماضى / للغائبة ← للغائب / صحيح ← معتل / معرب: مبنيّ الاضحى: جمع مكسّر ← مفرد / مؤنث ← مذكر / منصرف ← غير منصرف / منقوص ← مقصور

درس ۶

- ۱- حرص و طمع را ترک کن تا در راحتی زندگی کنی.
- ۲- انسان با ترس از سرنوشت نجات نمی‌یابد.
- ۳- اگر عمرت با پیری زیاد گردد کاهش می‌یابد.
- ۴- به ندرت کسی که حرص بورزد به آرزوهایش می‌رسد.
- ۵- بدانید که هرکس هنگام سپیده‌دم به شکار اقدام کند شکار خواهد کرد.
- ۶- بارودی معتقد است که در این زندگی تنها تلاشگران موفق می‌شوند.
- ۷- خفاش از قدرت شنوایی بسیار تیزی بهره می‌برد.
- ۸- هر چیزی وقتی زیاد شود، ارزان می‌شود به جز ادب.
- ۹- فرصت را غنیمت بشمار و در ایام نوجوانی عمرت را غنیمت بشمار.
- ۱۰- دنیا تنها خیالی گذرا است که به ندرت باقی می‌ماند.
- ۱۱- دانش‌آموزان در درس‌هایشان موفق نمی‌شوند مگر تلاشگران از آن‌ها.
- ۱۲- چه بسا تشنه‌ای که آب زلال در گلویش گیر کند.
- ۱۳- مردم به خودشان ضرر می‌رسانند مگر افراد دارای اخلاق بزرگوارانه.
- ۱۴- رسول خدا (ص) به تنهایی وارد مسجد شد و جز دو گروه را ندید.
- ۱۵- قانع باش همانا هرکس حرص را ترک کند، در راحتی زندگی می‌کند.
- ۱۶- مال و خانواده جز امانت‌هایی نیستند و ناچار روزی باید امانت‌ها برگردانده شوند.
- ۱۷- گاهی اوقات چیزی ضرر می‌رساند در حالی که امید به نفعش را داری، چه بسا تشنه‌ای که آب زلال در گلویش گیر کند.
- ۱۸- سستی
- ۱۹- تباه کرد
- ۲۰- پیری
- ۲۱- الشیب
- ۲۲- أيام الصبا، أيام الشباب
- ۲۳- الکسالة
- ۲۵- المرّ
- ۲۶- زاد
- ۲۷- الحلو
- ۲۸- الشباب، الصبا
- ۲۹- نحن نغتنم فرصة الشباب.
- ۳۰- یغتنم العاقل أيام شبابه (صباه).
- ۳۱- عَزْنَا فِي اغْتِنَامِ الْفُرص.
- ۳۲- الف
- ۳۳- الف
- ۳۴- ب
- ۳۵- الف
- ۳۶- الف
- ۳۷- ب
- ۳۸- الف
- ۳۹- ب
- ۴۰- ب
- ۴۱- الف
- ۴۲- از دست دادن
- ۴۳- سستی
- ۴۴- گاهی ضرر می‌رساند
- ۴۵- زمانه
- ۴۶- ضایع نمی‌کند
- ۴۷- قسمت
- ۴۸- برخورد کردن

- ۴۹- تشویق کرده است
۵۰- سود می برد
۵۱- تلخ
۵۲- سستی
۵۳- ارزان می شود
۵۴- تشنه ای
۵۵- الف) لا، هو يستعمل اذنه عند الطيران (هو لا يستعمل عیونه عند الطيران).
ب) تترك الامّ مولودها ليتحمّل المشتقات بنفسه.
ج) يبتعد الخفاش عند الموانع بواسطة حاسة سمع حادة.
د) الخفاش: مبتدا و مرفوع / اذن: مفعول و منصوب
۵۶- الف) كان النبي يسكن في بيئة امية.
ب) نسعى حتى نتقدم البلاد.
ج) تلقى النبي من الله.
د) شجع البارودي شباب بلاده.
۵۷- الف) فقدت الشاعرة أباه و أخويها.
ب) تحولت الشاعرة و تذوّقت حياة جديدة.
ج) ترتدّ الموجات عند الاصطدام بالاشياء.
د) يرسل الخفاش موجات صوتية قصيرة.
۵۸- «فقط» نیامده است. / ص اضافه نکردیم ← اضافه خواهیم کرد / فقط عذاب را بر شما اضافه خواهیم کرد.
۵۹- عمرتان ← عمرت / سن ← پیری
۶۰- ملّت ← مردم / با ← و / دعوت می کند ← دعوت می کرد
۶۱- آن ← این / پیر ← پیری
۶۲- آن ← این / تلاشگر موفق می شود ← فقط تلاشگران موفق می شوند.
۶۳- الجاهلین
۶۴- المومنون
۶۵- المؤمنون
۶۶- خاشعة
۶۷- الشيرازي
۶۸- جسيم
۶۹- الام
۷۰- صورة
۷۱- جماعتان
۷۲- خاشعين
۷۳- الخفاش
۷۴- الحبر
۷۵- الدعاء
۷۶- المجتهدون
۷۷- المتقون
۷۸- خشوعاً
۷۹- جماعتان ← جماعتين / مومنان ← مومنتين
۸۰- تسعى ← يسعى / يستفيد ← يستفيد / القليل ← القليلة
۸۱- لم تفوز ← لم تفز / طالب ← طالبة
۸۲- محبة
۸۳- أعجب / قدرة / ترسل / صوتية
۸۴- ظاهرة / الايام / الماطرة
۸۵- قد: حرف تحقيق، غير عامل، مبنی على السكون
تذوّق: فعل ماض، للغائب، مزيد ثلاثي، معتل و أجوف، متعدّد، مبنی على الفتح، مبنی للمعلوم
الناجحون: اسم، الجمع السالم للمذكر، مشتق (اسم الفاعل)، معرّف بأل، معرب، منصرف، صحيح الآخر

- جَمَعُوا: فعل ماضٍ، للغائبين، مجرد ثلاثي، صحيح و سالم، متعديّ، مبنيّ على الضمّ، مبنيّ للمعلوم
- ٨٦- صوتٌ: مستثنى مفرغ و مرفوع به اعراب فاعل / ذرّة: اسم موخّر ليس و مرفوع / كبراً: تمييز و منصوب / جداً: مفعول مطلق و منصوب
- ٨٧- اصدق: خبر كان و منصوب / قولاً: تمييز و منصوب / اذا: مفعول فيه و محلاً منصوب / الأب: مستثنى تام و منصوب
- ٨٨- الله: مستثنى مفرغ و منصوب به اعراب مفعول / الانسان: اسم كان و مرفوع / اكثر: صفت جانشين مفعول مطلق و منصوب / متراً: تمييز و منصوب
- ٨٩- عملٌ: اسم موخّر كان و مرفوع / الدعاء: مستثنى تام و منصوب
- ٩٠- الناس: اسم إنّ و منصوب / هم: مضاف اليه و محلاً مجرور / اصحاب: مستثنى تام و منصوب

درس ۷

- ۱- و ما می‌خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف واقع شدند مَنّت گذاریم.
- ۲- دانشمندان مسلمان در شیمی و داروسازی درخشیدند.
- ۳- دانش‌آموز! مسئولیت خود را در برابر آفریدگارت فراموش نکن.
- ۴- اروپا دانشمندان را از خارج شدگان از دین به حساب آورد.
- ۵- «و چیزهای پاکی را که خداوند برایتان حلال کرده است حرام نکنید.»
- ۶- ای بی‌نیازی که نیازمند نمی‌شود ای راستگویی که خُلف وعده نمی‌کند.
- ۷- انسان مومن ناامید نمی‌شود هرچند ببیند که ستمگران بر جهان مسلط شده‌اند.
- ۸- قرآن نوری است که جامعه را از تنبلی به سوی نشاط خارج می‌سازد.
- ۹- روی سخن قرآن به تمامی فرزندان آدم است.
- ۱۰- دانش‌آموزان را می‌بینیم که به آنچه معلم‌ها از آنان می‌خواهند توجه می‌کنند.
- ۱۱- همانا موهبت‌های طبیعی علتی برای حرکت انسان به سوی کمال است.
- ۱۲- همانا قرآن کریم موهبت‌های طبیعی را رزقی برای انسان به شمار آورده است.
- ۱۳- ای دانشمندان امت! همانا ما برای اولین بار آرایه در علت رنگین‌کمان مطرح کردیم.
- ۱۴- هدف
- ۱۵- بهانه
- ۱۶- در برابر
- ۱۷- مجازات، کیفر
- ۱۸- ظَنٌّ
- ۱۹- الحیاة
- ۲۰- الآخرة
- ۲۱- الرّجاء
- ۲۲- خاصّ
- ۲۳- الحركة
- ۲۴- الباطل
- ۲۵- اليأس
- ۲۶- النشاط
- ۲۷- ب
- ۲۸- ب
- ۲۹- ب
- ۳۰- الف
- ۳۱- الف
- ۳۲- الف
- ۳۳- ب
- ۳۴- الف
- ۳۵- ب
- ۳۶- بدکاران
- ۳۷- سوگند به
- ۳۸- ایستاد
- ۳۹- ممنوع کردن
- ۴۰- داروسازی
- ۴۱- بپذیرد
- ۴۲- ناسپاسی می‌کند
- ۴۳- ناامید نباش
- ۴۴- از دین برگشتگان
- ۴۵- مقابل
- ۴۶- آینده
- ۴۷- تاریک شود

۴۸- مغرور کرد

۴۹- سوزان

۵۰- الف) المواهب الطبیعیة فی رأى القرآن رزقٌ للانسان.

ب) اصیبت الرمیضاء بجراحاتٍ كثيرة.

ج) یخاطب القرآن بنی آدم اُجمعین.

د) مدح الرسول الرمیضاء عند أصحابه.

۵۱- الف) اكمل المؤمنین ایماناً أحسنهم خلقاً.

ب) من كسر مومنًا فعليه جبره.

ج) یسأل الله الانسان عن مسئوليته.

د) یجب الاستفادة من النعم فی طریق حركة الانسان نحو الكمال و الرشد.

۵۲- الف) نعم. لقد كرم الاسلام العلم و العلماء.

ب) نبغوا فی الطب و الفلك و الكیمياء و الصيدلة و رصد النجوم.

ج) لأن الاسلام كرم العلم و العلماء وعدّهم من المجاهدين فی سبیل الله.

د) ۱) كان ۲) كرم

۵۳- الف) كان سبب تقدّم المسلمين تكريم الاسلام للعلم و العلماء.

ب) اعترف العلماء الغربیون بفضل علماءنا المسلمين.

ج) نبغ علماء كثیرون فی العلوم المختلفة.

د) لا. تقدّم المسلمون فی العلوم المختلفة.

۵۴- همی ← بعضی / اروپاییان ← اروپایی

۵۵- انسان ← ای انسان / یاری ← پیروزی / دانش ← جهان / ناامید نمی شود ← ناامید نشو /

۵۶- مردم به قرآن ← قرآن به مردم / گوش می دهند ← اجازه می دهد / ترك داده اند ← ترك كنند

۵۷- نادان ← نادانی / بزرگ ← بزرگ تر / جهان ← این جهان / قانونی ← قوانینی / تغییر ناپذیر ← تغییر نمی کند

۵۸- پیشرفت ← پیشرفت مسلمانان / زمینه های گوناگون ← زمینه های علمی گوناگون / شده است ← بود

۵۹- فرزندان من ← فرزندان

۶۰- سواران ← ای سواران / کار ← کارها / می برند ← می برید

۶۱- نعمت ها ← نعمت های الهی / کافر شده است ← ناسپاسی کرده است

۶۲- فراموش نمی کنی ← فراموش نکن / تو ← او

۶۳- ایتها

۶۴- حلو

۶۵- نظریات

۶۶- علماء

۶۷- العلماء

۶۸- سر

۶۹- الشرف

۷۰- الطیبات

۷۱- تشق

۷۲- سعید

۷۳- یظنوا

۷۴- امهات

۷۵- لذاتها

۷۶- النفس

۷۷- یرد

۷۸- الاجتهاد

۷۹- ائها

۸۰- غنی

۸۱- یرتد

۸۲- البنات

۸۳- الارض

- ٨٤- تَظُنُّ
- ٨٥- الفارسُ
- ٨٦- اِيَّهَا
- ٨٧- طَالِبَةٌ
- ٨٨- اِيَّهَا
- ٨٩- الاحسانِ
- ٩٠- سَمِيرَةٌ
- ٩١- عَبْدُالله
- ٩٢- الكريمُ
- ٩٣- رَبُّنَا
- ٩٤- طَالِبَةٌ ← الطَالِبَةُ / واحداً ← واحدة
- ٩٥- اعزّاء ← الاعزّاء / المسلمين ← المسلمون / علم ← علماً
- ٩٦- يضرّ ← يضرّ / ذا ← ذو
- ٩٧- امير ← امير / نقدّم ← نقدّم / هذا ← هذه
- ٩٨- قُم ← قومي / سميرة ← سميرة / اخلاق ← اخلاقاً
- ٩٩- طالب ← طالب / اعلّموا ← اعلّم / اصحاب ← اصحاب
- ١٠٠- ايمان ← ايماناً / يردّ ← يردّ
- ١٠١- عليّ ← عليّ / مال ← مالاً
- ١٠٢- مستقبل ← مستقبل / العالم ← العالم / المجدّ ← المجدّ
- ١٠٣- مخلصين ← مخلصاً / تردّ ← تردّ
- ١٠٤- ايّها ← ايّتها / أباك ← أبوك / قول ← قولاً
- ١٠٥- الحياة ← الحياة / حلّو ← حلّو
- ١٠٦- مُجيب / الدّعوات / محبّة
- ١٠٧- اله / لا تردّ / حاجاتنا
- ١٠٨- الفتن / كقطع / الليل / ظلمة
- ١٠٩- الابرار / الناس / كرامة / نكرّم / تكريم / الاعزّاء
- ١١٠- الاعزّاء / تجربة / علماء / الغرب / غير / بفضل
- ١١١- الاب / تستطيع / راحة / تجربة
- ١١٢- كلام / موجّه / البشر / آية
- ١١٣- عمل: اسم مؤخر كان و مرفوع / الدعاء: مستثنى تامّ و منصوب / ربّ: منادى مضاف و تقديرًا منصوب / يوم: مفعول به و منصوب / عازّ: مبتدأ مؤخر و مرفوع
- ١١٤- خلق: خبر و مرفوع / الامراء: مفعول و منصوب / الحكّام: معطوف و منصوب / تعظيماً: مفعول مطلق تأكيدى
- ١١٥- الارض: اسم إنّ و منصوب / ها: مفعول و محلاً منصوب / الصالحون: صفت و مرفوع به «و» / سميرة: منادى علم، مبنى بر ضمّ و محلاً منصوب / أيضاً: مفعول مطلق و منصوب / مقاماً: تمييز و منصوب
- ١١٦- القلم: معطوف و مجرور / تعلّم: مفعول مطلق و منصوب / الاهداف: مضاف اليه و مجرور
- ١١٧- ائ: منادى نكرة مقصودة، مبنى بر ضمّ و محلاً منصوب / عند: مفعول فيه و منصوب / الناس: مفعول به و منصوب
- ١١٨- كيف: حال و محلاً منصوب / اداء: فاعل و مرفوع / خلقاً: تمييز و منصوب / ها: مفعول و محلاً منصوب / الطيران: مضاف اليه و مجرور / آذان: مستثنى مفرّع و مرفوع به اعراب فاعل
- ١١٩- قلقة: حال و منصوب / سميرة: مستثنى و منصوب / ائ: منادى نكرة مقصودة، مبنى بر ضمّ و محلاً منصوب
- اجراً: تمييز و منصوب / أخفى: خبر و تقديرًا مرفوع / ها: مضاف اليه و محلاً مجرور
- ١٢٠- شَجّع: للغائب، صحيح و سالم، مبنى للمعلوم، مبنى على الفتح
- الشباب: جمع مكسر (مفردة: الشاب)، معرّف بأل، معرب، منصرف، صحيح الآخر
- من: حرف، عامل جرّ، مبنى على السكون
- ١٢١- اعترف: للغائبة ← للغائب / ثلاثي مجرد ← مزيد ثلاثي / مجهول ← معلوم / معرب ← مبنى على الفتح
- المسلمين: جمع مكسر ← جمع مذكر سالم / نكرة: معرّف بأل / مبنى ← معرب / منقوص ← صحيح الآخر

سؤالات جمع بندی از همه‌ی دروس صفحه‌ی ۲۱۴ و ۲۱۵

۱- المفعول فيه: عندَ	المستثنى: الحقّ
المفعول المطلق: مشاهدة	نوع المفعول المطلق: نوعی (بیانی)
التمييز: علماً	الفعل المضاعف: رُدُّ
الحال: و هو يجتهد	صاحب الحال: الطالبُ
المنادى: اللهم	نوع المنادى: عَلم، مبنی بر ضمّ و محلاً منصوب
۲- التمييز: شجاعةً	المفعول فيه: مساءً
المفعول المطلق: قتالَ	نوع المفعول المطلق: نوعی (بیانی)
الحال: يظنونَ	صاحب الحال: المشركون
المعطوف: جراً	نوع المستثنى: مفرغ
المنادى: احفادَ	نوع المنادى: مضاف
الفعل المضاعف: يظنونَ	
۳- المفعول فيه: حينَ	المفعول المطلق: دعاءَ
التمييز: منزلةً	الحال: وحيداً
صاحب الحال: «هو» مستتر در «دَخَلَ»	المستثنى: جماعتين
المنادى: عبادَ	نوع المنادى: مضاف
الفعل المضاعف: يُعدُّ	
۴- المفعول فيه: عندَ	المفعول المطلق: نَظَرَ
نوع المفعول المطلق: نوعی (بیانی)	التمييز: رحمةً
الحال: مسرورينَ	صاحب الحال: الاطفالُ
المعطوف: تواضعاً	نوع المستثنى: مفرغ
المنادى: نبىً	نوع المنادى: مضاف
۵- التمييز: شأناً	المفعول فيه: عندَ
المفعول المطلق: رزقاً	نوع المفعول المطلق: نوعی (بیانی)
الحال: يُرْزَقُونَ	صاحب الحال: الشهداء
المعطوف: أمّ	نوع المستثنى: تاء
المنادى: علماء	نوع المنادى: مضاف
الفعل المضاعف: عدّ	
۶- الحال: يظنُّ	صاحب الحال: أحد (أحدكم)
المستثنى منه: أحداً	المعطوف: المسلمينَ
المنادى: احفادَ	نوع المنادى: مضاف
الفعل المضاعف: يظنُّ	التمييز: عملاً
المفعول فيه: هناكَ	
۷- الحال: قائماً	صاحب الحال: الرسولُ
التمييز: مقتاً	المفعول المطلق: مواجهةً
نوع المفعول المطلق: نوعی (بیانی)	الفعل المعتلّ: نواجهَ
نوع الفعل المعتلّ: مثال	المفعول فيه: عندَ
المستثنى: المتّقون	المعطوف: بنی
المنادى: آلَ	نوع المنادى: مضاف
۸- المفعول فيه: صباحَ	الفعل المعتلّ: يغوص
نوع الفعل المعتلّ: اجوف	المستثنى: عشرينَ

المفعول المطلق: إخباراً	نوع المفعول المطلق: نوعي (بياني)
المعطوف: الأرض	التمييز: متراً
الحال: خلّابتيْن	صاحب الحال: السماء و الأرض
المنادي: أب	نوع المنادى: مضاف
<hr/>	
٩- المفعول المطلق: انتفاعاً	نوع المفعول المطلق: نوعي (بياني)
الفعل المعتلّ: يخون	نوع الفعل المعتلّ: أجوف
الحال: يظنون	صاحب الحال: المشركون
المستثنى: من	الفعل المضاعف: يظنون / تُردّ
المفعول فيه: بعد	المعطوف: الأهلون
<hr/>	
١٠- المنادى: أيّ	نوع المنادى: نكرهى مقصوده
المستثنى: الحقّ	المستثنى منه: كلام
التمييز: هداية	الفعل المعتلّ: أنسى
نوع الفعل المعتلّ: ناقص	المفعول فيه: أبداً
الحال: يعتذر	صاحب الحال: «هو» مستتر
<hr/>	
١١- المفعول فيه: حينما	الفعل المعتلّ: كانت
نوع الفعل المعتلّ: أجوف	الحال: قائلّة
صاحب الحال: المديرّة	التمييز: خلقاً
المستثنى: الحسنات	المستثنى منه: شيئاً
المفعول المطلق: تمتّعاً	نوع المفعول المطلق: نوعي (بياني)
<hr/>	
١٢- الحال: طائعين	صاحب الحال: «ثم» در «أسلمتم»
المفعول المطلق: اجتناباً	نوع المفعول المطلق: توكيدي
التمييز: عملاً	المستثنى منه: شيء
نوع المنادى: مضاف	الفعل المعتلّ: دعا
نوع الفعل المعتلّ: ناقص	
<hr/>	
١٣- الفعل المضاعف: تسرّ	المفعول المطلق: اختلافاً
نوع المفعول المطلق: نوعي (بياني)	المنادى: أيّه
الحال: فرحة	صاحب الحال: «هي» مستتر در «قالت»
المعطوف: بكاء	التمييز: خيراً
المستثنى: الحقّ	المستثنى منه: كلمة
<hr/>	
١٤- المعطوف: مقاماً	المفعول المطلق: جرحاً
المفعول فيه: حين	الحال: و هي مشغولة
نوع الحال: جملة اسميه	التمييز: شأناً
المنادى: ولد	المستثنى: الحسنات
المستثنى منه: شيئاً	الفعل المضاعف: نظنّ
<hr/>	
١٥- المفعول فيه: الآن	المفعول المطلق: تأكيداً
الحال: و هو يؤكّد	صاحب الحال: القرآن
التمييز: إيماناً	الفعل المضاعف: ظنّ
المستثنى: الخفّاش	المستثنى منه: الحيوانات
المنادى: بُنيّة	الفعل المعتلّ: بُنيّ